غزل شماره 98

**آینده‌ای که در شُرف آمدن است**

باسمه تعالی

**دوش آگهی ز یار سفرکرده داد باد من نیز دل به باد دهم هر چه باد، باد**

باد صبا و آن سروش غیبی، در شبی که گذشت از یار سفرکرده برایم خبر آورد تا خاطره حضور او همچنان برایم زنده بماند و شوق زندگی فرو ننشیند. در چنین فضایی که سروش غیبی برایم خبر از او آورده، من نیز دل به آن سروش معنوی دادم، هرچه بادا باد،آماده پذیرش و به ظهور آمدن آینده‌ای هستم که در پیش است، هرچه می‌خواهد باشد. دل خود را به آن خبر خوشی که از یار آمد سپردم که حکایت از مبدأ فیّاضی دارد که در پیش است. آینده‌ای که در شُرف آمدن است، حالی است که چشم به راه است تا چشم به راهش باشیم تا به ظهور آید. و بنده آرمان‌های انقلاب اسلامی را آینده تاریخی بشر جدید می‌دانم تا انسان‌ها به خود آیند.

**کارم بدان رسید که همراز خود کنم هر شام، برق لامع و هر بامداد، باد**

چون در غیاب او به‌سر می‌برم و او را انتظار می‌کشم، کارم به آن‌جا کشیده شده که صبح‌گاهان به نسیم آن باد که خبر از او آورده، دل می‌سپارم و هر شب نیز در برق لامع که به درخشش در می‌آید، نظر به او دارم تا در فضای انتظاری که انتظار به حضورآمدنِ آن آینده مبارک است، زندگی را در معنا نگه دارم. با یاد حقیقتی که در افق آینده به سوی ما نظر دارد.

**در چین طره تو دلِ بی حفاظ من هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد**

ای محبوب ازلی! ای یار سفرکرده! ای آینده‌ای که در پریروزمان با تو زندگی می‌کردیم! زمانی که در چین طره تو و در کثرات عالم وجود، به‌سر می‌بردم، دلم که بی‌حفاظ و بی‌جدار و بی‌غیرت است، به من نگفت که از مسکن مألوف یادی بکنم. همه‌چیز را فراموش کرده بود زیرا مستغرق پیچ و تاب زلف تو بودم و از مسکن مألوف که همان حضرت حضور تو بود غفلت کردم تا باد صبا در دوشین‌گاه مرا به آن آگاهی داد تا در امروزم امیدوار آینده‌ای باشم که در پیش است و این وقتی است که در حضور بیکرانه ذات خود در اکنونی که جاودانه است، خود را احساس کنم.

**امروز قدر پند عزیزان شناختم یا رب! روانِ ناصح ما از تو شاد باد**

امروز قدر کسانی را که پندم می‌دادند و از آن آینده خبر می‌دادند، شناختم. پروردگارا! روان آن کسی که مرا نصیحت می‌کرد، شاد کن. حالا می‌فهمم در آن دوران چگونه می‌خواستند ما از اکنون‌زدگی رها شوم و زندگی را گرفتار روزمرّه‌گی‌ها نکنم. در ظلمت قیود کثرات، حیران و سرگردان بودیم و امروز به نور نفحات ربّانی قدر پند آن عزیزان کامل را خوب می‌شناسیم، روح‌شان شاد که چه اندازه زیبا در آینده‌ای که آن‌ها را فرا گرفته بود، زندگی می‌کردند.

**خون شد دلم به یاد تو هر گه که در چمن بند قبای غنچه گل، می‌گشاد باد**

آن‌گاه که به کمک باد، گل می‌شکفد و بند قبای غنچه‌گل با آن شکفتن باز می‌گردد، دلم خون می‌شود، به این امید که شاید با نوعی گشودگی روبه‌رو شوم و آن آینده در منظرم به ظهور آید. ای آرمان‌های آینده‌ای که وقتی با شما به‌سر می‌برم همه بهشت‌ها در من شکوفا می‌شود.

**از دست رفته بود وجود ضعیف من صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد**

در حالی‌که وجود ضعیف و غافل من از دست رفته بود، ناگهان صبح‌دمان باد صبا، بوی تو را آورد و دوباره جان گرفتم و برکات انتظاری که باید می‌کشیدم، نفحاتی شد که جانم به آن نیاز داشت و زندگی در افق دیگری خود را معنا کرد، افقی که فراموشش کرده بودم. حال این آسمان است که به سویم گشوده شده تا همنشین فرشتگان باشم.

به پاس این همنشینی با فرشتگان، به پاس زندگی در تاریخی که شهید حاج قاسم‌ها در آن متولد شدند و خود را در جاودانگی تجربه کردند و فهمیدند در سایه چه کسی آرام گیرند، آن‌جایی که آن شهید بزرگوار در وصف مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» فرمود:

«والله! والله! والله! از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد.»

**حافظ! نهاد نیک تو کامت برآورد جان‌ها فدای مردم نیکونهاد باد**

وقتی ملّتی و مردمی بنای روحانیت درونی خود را خراب نکرده باشند و در بستر حضور توحیدی خود به‌سر می‌برند، امیدوار باشند که همواره در معرض نفحات الهی خواهند بود و زندگی را با انوار نسیم‌های غیبی معنای دیگری می‌بخشند و هرگز رابطه‌ آن‌ها با یار سفرکرده‌شان -که همان انوار قدسی الهی است- منقطع نمی‌گردد. این یعنی حضوری فعّال و ابدی. بودنی در عین تحول و الهامی بعد از الهام برای نزدیکیِ هرچه بیشتر به ذاتی از خود که عین فقر و تعلّق است. یعنی رجوع به آغازی که باید هرکس در خود، خود را آغاز کند و این در بستر انقلاب اسلامی قابل تحقق است، مشروط بر آن‌که در معرض خورشیدِ وجود، بیشتر خواهان سوزندگی آن باشیم تا روشنایی آن، تا افق‌های تازه‌ای گشوده شود. این رسم زندگی توحیدی است که انسان با توجه به آن می‌داند چه در پیش دارد، زیرا کسی که با آسمان‌ها به گفت‌وگو در می‌‌‌آید از آذرخش آن‌ها نمی‌هراسد.

 والسلام